

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

راجع به کیفیت خلقت انسان که در مسئله عالم ذر مطرح هست، با نقض و ابرام هایی که نسبت به این مطلب شده، مطالبی وجود دارد. و ان شاء الله راجع به آن مطلب اگر خدا توفیق بدهد به هفته دیگر موکول می کنیم که در این هفته به مسئله بداء بپردازیم. چون مسئله ذر در آن مطالب مختلفی وجود دارد، آراء مختلفی در آن جا هست، چه بسا تناقضاتی در بین گفتار بزرگان نسبت به این قضیه وجود دارد و خلاصه قضیه عالم ذر یک بحث محل ابتلاء و پر پیچ و خمی است.

با توجه به آن چه که البته خدمت رفقا عرض شد، در مسئله علم عنائی حق و سبقت علم بر معلوم بالعرض، که آن نحوه با آن چه را که در عالم اعیان مشاهده می شود اختلاف دارد و تحقق علم در ذات پروردگار که علم، علم ذاتی است، آن تحقق با تحقق در عالم اعیان نسبت به عالم بالفعل که همین عالم خارجی است مسئله فرق می کند. آن قضیه خیلی مطلب را روشن می کند، یعنی مطالبی که در این مسئله گفته شد، شاید دیگر چندان نیاز و لزومی برای طرح مسئله ذر و عالم ذر نباشد، فقط صرف یک تذکارتی به آن چه را که از بزرگان نقل شده، از ائمه و معصومین نسبت به این مسئله گفته شده، و آیه قرآن هم بر این مسئله دلالت دارد دیگر: **وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ** ^(۱)

این آیه دلالت بر تحقق یک عالم قبل از تحقق عالم اعیان دارد. بخاطر این همین مسئله است که

لذا با «اذ» خداوند در این جا تعبیر می آورد: **وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**

گرچه بعضی ها مانند مرحوم علامه طباطبائی این مسئله را مربوط به عالم ذر به این کیفیت قرار نداده اند بلکه مربوط به همین خلقت اشیاء می دانند که این جزئی از ماده، از ظهر یک فرد آن اخذ می شود و پس از تکمیل مراحل تکامل انواع، به صورت انسان منفصل و مستقل دیگری درمی آید و در طول زندگی شواهد و قرائنی که دلالت بر ربوبیت دارد هم برای او پیدا می شود و هرکسی برای خودش ربوبیت حق را اعتراف می کند و اقرار می کند، این مطلب را به همین سیر عالم کون و سیر ظاهری اشیاء

تصور کرده‌اند که البته جای ایراد هست [نظرمرحوم علامه طباطبایی در این آیه این است که آیه اشاره به بُعد ملکوتی انسان از جهت ارتباط او با علم غیب دارد. رجوع شود به المیزان ج ۸ ذیل آیه ۱۷۲ سوره اعراف. و اما نظریه ذکر شده توسط استاد دام ظلّه، نظریه صاحب تفسیر نمونه و مرحوم آقای مروارید علیه‌الرحمه است و در کتاب تنبیهات حول المبدء و المعاد ص ۱۰۹ به این نکته اشاره کرده‌اند و ایشان نظریه علامه را در ص ۱۳۸ رد کرده‌اند و آیت الله جوادی آملی نیز در تفسیر موضوعی خویش ج ۱۲ قائل به همین معنی هستند و در ص ۱۲۶ نظریه علامه طباطبایی را نقل و در ص ۱۲۹ آنرا نقد می‌کنند] و انشاءالله بعداً این مطلب ذکر می‌شود، و عرض می‌کنیم که این مربوط به قبل از خلقت اعیان خارجی است و آیه سیاقش ابای از این مسئله می‌کند.

این مطلب مربوط به عالم ذر، اما آن‌چه را که نسبت به مطلب عالم اعیان و علم باری خدمت رفقا عرض شد، این خیلی این قضیه را روشن می‌کند. حالا در یک جمله مجعلاًً رفقا دیگر باید بدانند که مسئله عالم ذر و مسئله تحقق اعیان خارجی فقط این دو مرتبه مترتبه بر یکدیگر است، نه دو مرتبه منفصل از یکدیگر. الآن ممکن است که دو مرتبه باشد، در مرتبه علیّت، علت تقدم رتبی دارد، اما دیگر تقدم و انفصال زمانی که دیگر ندارد، اما تقدم رتبی دارد.^۱

من که الآن دستم را حرکت می‌دهم، این انگشتر در دست من هم حرکت می‌کند. علت حرکت انگشتر، انگشت من است و این علت برای اوست. یعنی اول باید حرکت رتبتاً - نه زماناً - در انگشت انجام بشود بعد در انگشتر. زیرا اگر شما این انگشتر را در بیاورید دیگر علتی برای حرکت انگشتر نیست. ولی در مرتبه زمانی شما حتی یک صد هزارم ثانیه هم بین حرکت آنامل و بین حرکت انگشتر نمی‌توانید انفصال قائل بشوید، این عقلاً محال است، این مستحیل است، چرا؟ چون انگشتر با انگشت با هم توأم هستند و دیگر چطور ممکن است که این حرکت حرکت منفصل و مجزایی باشد.

ما ذهنمان نسبت به مسئله علیّت یک مقداری باید تصحیح بشود، یعنی بیش از یک مقدار! یک دو سه مقداری... ما در مرتبه علیّت و معلولیت و قاعده علیّت یک تفاوت فاحشی را مشاهده می‌کنیم و آن تفاوت را می‌خواهیم در زمان پیاده کنیم، در حالی که این غلط است و مسئله زمان اصلاً به طور کلی در دائره علیّت قرار ندارد. به محض تحقق علت، معلول هم متحقق است و یک صد هزارم ثانیه هم بین آن‌ها فاصله نیست و گرچه او علت برای این باشد. این خودش یک بحثی است که اگر به مرتبه علیّت انسان خوب توجه کند و برسد، خود به خود خیلی از اشکالات حتی بدون فکر هم برای او روشن

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی ج ۷ ص ۴۶ و ج ۱۵ ص ۲۸۲ و ۲۸۳ و افق وحی ص ۱۱۸

می‌شود، واضح می‌شود، فقط چون که ما از نقطه نظر غلبه اوهام و تخیلات و حسّ، حس ظاهر، از این نقطه نظر ما محکوم این غلبه و این تخیلات و توهمات هستیم، و با زمان و مکانیّات بیشتر انس داریم تا با ماوراء زمان و مکان و ماوراء طبیعیه، از این نقطه نظر قاعده علیّت را هم می‌خواهیم داخل در همین قواعد زمانیّات و مکانیّات کنیم و درحالی که جایی برای او در این جا نیست.

حالا نسبت به آن مطلب می‌رسیم و راجع به آن صحبت می‌کنیم. امروز صحبت راجع به مسئله بداءست. ما روایات نسبت به این مسئله زیاد داریم^۱. قبل از اینکه بخواهد بحث روایی بشود، از این مطلب اصلاً کسی خبر ندارد. یعنی مردم اصلاً نمی‌دانند بداء یعنی چه! بله اصلاً اطلاع ندارند که بداء مثلاً به چه می‌گویند و این که آیا در دین و شریعت اثری از این قضیه هست یا نیست، و جایگاه بداء در این مسئله چطور است؟ چطور ما می‌توانیم این قضیه را به اصطلاح حلّ کنیم؟ ولی وقتی ما به روایات مراجعه می‌کنیم، به تاریخ مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم یک همچنین مطلبی وجود دارد. فرض کنید که در قضیه حضرت اسماعیل، فرزند امام صادق، بداء برای او حاصل شده و امامت به موسی بن جعفر رسید^۲، در قضیه حالا اگر یک شبهاتی باشد، دیگر در قضیه امامت امام عسکری علیه السلام و برادرشان که در بلد در نزدیکی سامراء مدفون هستند، داریم در آن جا که امام علیه السلام به امام هادی می‌فرمایند که - تا آن جایی که در ذهنم هست -.. يَا بَنِيَّ أَحْدَثَ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى شُكْرًا فَقَدْ أَحْدَثَ فَيْكَ أَمْرًا^۳. در این جا حکایت از یک مسئله مهمی می‌کند. این قضیه چیست؟ این تجدید شکر و این احداث شکر به چه جهت است؟ مگر امامت امام عسکری یک مسئله ازلی و ابدی نبوده؟ مسئله امامت چطور ممکن است که مسئله تجدیدی و حدوثی باشد که حضرت می‌فرمایند يَا بَنِيَّ أَحْدَثَ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى شُكْرًا فَقَدْ أَحْدَثَ فَيْكَ

۱- بحار الانوار ج ۴ ص ۱۰۲ باب ۳ البداء و النسخ و تفسیر شریف المیزان ج ۱ ص ۲۵۷ بحث روایی ذیل آیه ۱۰۶ الی ۱۷۰ سوره البقره و ج ۱۱ ص ۴۱۸ تا ۴۲۱ ذیل آیه ۳۶ الی ۴۲ سوره الرعد طبع دار الکتب الاسلامیه

۲- بحار الانوار ج ۴ ص ۱۲۲

۳- الکافی ج ۱ ص ۳۲۶ طبع دارالکتب الاسلامیه و منتهی الآمال ج ۲ فصل ششم ص ۶۸۸ طبع انتشارات هجرت قم

أمرًا... که این حکایت از بدای در این مسئله می کند یا حداقل شبهه در این قضیه دارد
یا فرض کنید که ما در این جا روایاتی داریم^۱ که عمر یک شخص فلان قدر بوده، این با یک صله
رحم عمر خودش را افزایش می دهد و بداء در عمر او و فوت او اتفاق می افتد. یا با یک صدقه رفع این
مسئله می شود^۲، یا برّ به والدین و امثال ذلک این ها موجب وقوع بداء در مسئله قضاء و قدر می شود. این
مطلب چطور می شود تصور بشود؟ البته یک مطلبی هست که با توجه به آن مقدمات مطالبی که در
قسمت اراده و مشیت پروردگار و علم عنائی ما عرض کردیم، دیگر در این جا مسئله حلّ است، یعنی
همه این ها برمی گردد به امّهات مطالبی که ما در آن جا گفتیم و نباید جای اشکال و سؤال باشد. یعنی اگر
کسی از شما الآن بخواهد این مطلب را بپرسد، شما باید بتوانید پاسخ بدهید و حالا ما دیگر زحمت شما
را کم می کنیم و خودمان به ورّاجی های خودمان ما ادامه می دهیم ولی به حسب ظاهر و روال قضیه دیگر
همه باید بدانند که خود مسئله بداء در قانون علیّت همه این ها در همان علم عنائی قرار دارد و این طور
نبوده که بداء اراده پروردگار به یک امری تعلق بگیرد و بعد بخواهد آن اراده تغییر پیدا بکند، تحول پیدا
بکند. این مسئله، از جهات مختلفی، این مطلب باطل است.

کمترین چیزی که راجع به مسئله بداء بشود در این جا گفته بشود این است که بداء عبارت است از
تبدّل طور و تبدّل دو صورت و تبدّل یک صورت به صورت دیگر، و تبدّل یک مشیت به مشیت دیگر.
یعنی همان امر قضائی و امر غیر مبرم پروردگار نسبت به یک مسئله، به واسطه قضاء و قدر جزئی،
برمی گردد به یک صورت تحقق خارجی که آن صورت تحقق خارجی عبارت است از همان امری که در
آن بدا پیدا شده. یعنی فرض کنید که توقع بر این بوده که مسئله بر این کیفیت جلو برود، یک مرتبه...
انسان هم خودش اتفاقاً در این دنیا هم خیلی از اوقات می بیند! یعنی خیلی از مسائل برای خود انسان
هم اتفاق می افتد. فرض کنید که یک مریضی هست، هرکس می آید نگاه می کند: این دیگر تا یک هفته
دیگر می میرد. یعنی وضعیتش یک وضعیتی هست که به اصطلاح به این کیفیت است. یا این که فرض
کنید: بابا این خیلی دیگر بماند یک ماه دیگر است.

یا این که فرض کنید که بیماری سرطانی است، این مثلاً اطباء گفته اند این فوّش بماند این سه ماه
بیشتر نمی تواند ریه اش دوام بیاورد.

یکی از افراد بود، این از اقوام ما هم بود، این ریه اش را عمل کرده بود، یکی اش را برداشته بود، آن

۱- الکافی ج ۲ ص ۱۵۰ باب صله الرحم

۲- بحار الانوار ج ۹۳ باب ۲۱ آخر فی انواع الصدقة

یکی‌اش هم فیه ما فیه بود، معلوم نبود چه وضعی دارد. گفته بودند این فوقش سه ماه اگر بتواند دوام بیاورد، این نهایتش سه ماه می‌میرد. دیگر بچه‌هایش تقریباً خودشان را آماده کرده بودند که این تا سه ماه دیگر این بنده خدا فوت می‌کند.

بعد یکی می‌گوید: این آب و هوایش را عوض کنید. در طهران بودند، بردند در این درکه، اتفاقاً ما چند مرتبه، دیدنش رفتیم، سالی یک دفعه را برای دیدنش می‌رفتیم. آن سه ماهی که اطباء گفته بودند، نهایتش سه ماه طول می‌کشد، یازده سال طول کشید! این را می‌گویند بداء! می‌گفتند خیلی دوام بیاورد، سه ماه! حالا آن درکه چه هوایی داشته، درکه خیلی هوایش خوب است، آبش هم خوب است! آب و هوایش هم خوب است! همه‌اش خوب است! البته ده ماست‌ها! آب‌آ و اجدادی ما، ما درکه‌ای هستیم. خیلی آب و هوایش خوب است، الآن هم خیلی بهتر هم شده، شنیده‌ام می‌گویند خیلی آب خوبی به دست آمده، زلال و خیلی مصفاً و خیلی خلاصه جای خوبی برای سکونت شده، از سابق بهتر شده. بله.. عرض کنم، چیزهای جوّی است دیگر، این تغییر، تحولات جوی است. خب الآن این سه ماهی که این‌ها گفتند، شد یازده سال.

-هرکس می‌آمد می‌گفت: این نمرده؟!

-این نمرده؟!

-ای بابا این زنده است چرا دارد نفس می‌کشد غذا می‌خورد، می‌نشیند، فلان...

دوباره می‌گویند: همه منتظرند نمرده؟

نه، یک سال اول رد شد، سال دوم را رد کرد، -عجب جانی دارد! -سال سوم را هم... این همین بداءست! منتها تعبیر به این آورده نمی‌شود. خب خیلی از این مسائل اتفاق می‌افتد، خیلی.

مرحوم پدر ما می‌فرمودند یکی از بزرگان در نجف بود، مریض شده بود، یکی دیگر رفته بود برای عیادتش، نگاه کرد دید این تا صبح می‌میرد. این تا صبح دیگر خیلی وقت ندارد. شروع کرد نصیحت کردن که انسان باید از دنیا دل بکند، حالا که در حال رفتن هستی خلاصه دیگر راحت باش، دلت را پاک کن، نمی‌دانم از هرکس مسئله داری ببخش، با هرکس اختلاف داری خلاصه در دلت حل کن...

شروع کرد گفتن، نزدیک اذان صبح شد، آن خوب شد، این یکی مُرد!

همین اینی که تا صبح داشت برای این نصیحت می‌کرد، یک دفعه دیدند می‌گوید آی دلم! تا رفتند دکتر بیاورند -دکتری نبود آن موقع! دکتر بود! بی‌طارد بود - تا رفتند بیاورند، یک دفعه این افتاد مرد، آن یارو هم خوب شد، سال‌های سال زندگی کرد!

معلوم شد این تا حالا داشته برای خودش می گفته، این نصیحت ها را داشته برای خودش نصیحت می کرده.

خب این می شود چه؟ می شود بداء. تصور بر این است که این تا صبح می میرد و حالش هم این را نشان می دهد. این هم سر و مُر و گنده ماشاءالله به حرف می زند افتاده روی دور، همچین، پایین هم نمی آید! خوب!

اما اگر می گفتند صبح می میری، همان زبانش بند می آمد! این نیست به خودش امیدوار بود، حالا حالاها سی چهل پنجاه سال زنده است، خوب ماشاءالله بلبل زبانی اش گرفته بود، و الا اگر به او می گفتند بابا خودت صبح می میری... ب ب ب ب...

آن می نشست نصیحتش می کرد: ببین! آدم باید از دنیا دل بکند، تعلقش را کنار بگذارد! خیلی عجیب است! فرق بین ما و بین اهل معرفت این است که آن ها باور کرده اند وقایع را، ما باور نکرده ایم^۱. این است که یک قدری بلبل زبان هستیم، این که برای مردم خوب حرف می زنیم ماشاءالله ماشاءالله فلان، دیگر عالی و بلیغ و فصیح و خوب حرف می زنیم اما وقتی که خلاصه یک واقعیتی برای خودمان پیدا می شود دستانمان شروع می کند به لرزیدن، این ها همه اش به خاطر این است که باور نداریم مطالب را، حقایق را باور نکرده ایم. باور، یعنی به جان بنشیند، به واقع بنشیند، به واقع ما بنشیند، وقتی که به ما بگویند که آقا امشب ساعت هفت خلاصه شما رفتنی هستید، یک دفعه پر در بیاوریم: جدی می گویی؟ راست می گویی؟ که گفته؟ فلان کرده؟

دنبالش را بگیریم: نکند خبر دروغ از آب در بیاید، نکند...

این اگر بشود، معلوم می شود نه! مسئله به جایی بند است، یک...

اما اگر گفتند ساعت هفت می میری، تپ الان افتاد مرد، دو ساعت هم اصلاً زودتر این به استقبال عزرائیل رفت به جای این که او بیاید، این ها معلوم است که نه، معلوم است که قضایا باور نشده. درست شد؟

این مسئله بداء یک مسئله عرفی است و یک قضیه ای است که در بین افراد به این کیفیت ظهور پیدا می کند و برای همه اتفاق می افتد. برای این حقیر فقیر سراپا تقصیر هم اتفاق افتاده. پدر ما خدا رحمت کند نقل می کردند تو کوچک بودی، در نجف مریض شدی، یعنی از همین

گرم‌زدگی‌هایی که بچه‌ها می‌گیرند و خلاصه آب بدن تمام می‌شود، شش ماهت بود، شش ماه هفت ماهت بود، و دیگر اصلاً آب بدنت تمام شده بود و چشمانت سفید شده بود و سیاهی‌اش رفته بود و این‌ها، یک شب من آوردمت کنار خودم، همان شبی که دیگر قرار بود بروی! آوردمت و مادرت هم آنقدر اصلاً خسته بود که اصلاً بیهوش شد! یعنی دیگر اصلاً توان نداشت.

و من یعنی آیساً من الحیاة بودم. فقط گفته بودند که اگر همین‌طوری اگر بلند شد یک قاشق چای خوری آبی، قند آب در چیزی بریزید... و حتی می‌گفتند یکی دو مرتبه هم احساس کردم که مثل این‌که خلاصه رفتی یا برگشتی، یا این‌که چه بود قضیه، خیلی مثل این‌که ما به دنیا خیلی تعلق داشتیم! طمع به دنیا!

بله این‌ها خیلی چیز... و می‌گفتند یکی دو مرتبه هم تشنج پیدا کردی در همان شب که ما دیگر گفتیم رفتی دیگر. ظاهراً هم مثل این‌که نمی‌دانم چه کرده بودند این‌ها.

بعد می‌گفتند که نزدیک اذان صبح یک دفعه دیدم برگشت. یعنی چه، خب معلوم بود که غیر عادی بوده، یک دفعه، اگر بخواهد بچه‌ای که مریض است خوب بشود این تدریجی است دیگر، وقتی که یک دفعه دیدند انگار یک تحولی، چیزی، برگشت این‌ها.

این‌ها یک چیزهایی است که اسمش بداء نیست، ولی واقعیتش بداء ست دیگر، که در بین مردم این مسئله وجود دارد.

می‌خواهم این را عرض کنم که مسئله بداء یک قضیه شرعی و متشرعه نیست، یک واقعیت عرفی است، یک واقعیت سنت عرفیه و سیره عرفیه است، نسبت به مسائل و قضایایی که مردم آن مسائل و قضایا را متوقع هستند و پیش‌بینی می‌کنند و سیر آن مسئله و سیر آن قضیه مشخص است که به چه چیزی خواهد رسید. حتی قسم هم می‌خورند، حتی رویش هم قسم هم می‌خورند که تمام شد.

مثل همین مرگ مغزی‌هایی که در بیمارستان‌ها هست. البته اتفاق افتاده که مرگ مغزی بعد از شش سال برگشته! این هم بوده! بعد از چهار سال، بعد از شش سال، بعد از شش ماه، منتها خیلی به ندرت یک همچنین مسائلی اتفاق می‌افتد. اما الآن به طور کلی وقتی می‌گویند یکی رفت در مرگ مغزی، یعنی دیگر تمام شد.

لذا الآن حتی بعضی‌ها فتوای غلط هم می‌دهند که می‌شود این شخص را مثلاً فرض کنید که اعضایش را درآورد. همه این‌ها حرام است و تا وقتی قلب کار می‌کند، این حکم فرد زنده را دارد که

بعضی از اعضایش کار نمی‌کند^۱، خب نکند. ولی حرام است دست زدن به او و حرام است مثله کردن و حرام است که این اعضایش را برداشتن و از این کارهایی که الآن دارند انجام می‌دهند. درست شد؟ این مرگ مغزی تا اتفاق می‌افتد، می‌گویند همه فامیل بیایند. این که می‌گویند همه فامیل بیایند یعنی چه؟ یعنی مقصد مشخص است، سیر قضیه مشخص است، اگر یک وقتی بچه‌اش خارج هست، می‌گویند زود صدا کنید بیایند، زود صدا کنید بیایید یعنی چه؟ یعنی مسئله مشخص است که دارد به چه سمتی دیگر می‌رود. یا فرض کنید: هرکس ندیده بیاید ببیند.

تلفن می‌کند می‌گویند: از ما یک وقتی گلایه نکنید. این‌ها همه چیست؟ یک دفعه می‌بینید یک وقتی صبح بلند شد گفت: گرسنه‌ام است صبحانه بدهید! همه جیغ می‌کشند! این که جیغ می‌کشند: وای چه شد! البته بعضی‌ها ممکن است ناراحت بشوند! ممکن است بگویند عجب! ای بابا دلمان را صابون زدیم این می‌میرد، یک دفعه بلند شد زنده شد، مثل این‌که، این می‌خواهد ما را کفن کند! تا ما را کفن نکند...

اینی که یک دفعه فرض کنید مثلاً عجب با یک حالت تعجبی می‌گویند، این چیست؟ این همان بداءست! همان بدایی که در روایات داریم، در احادیث داریم، در آیات قرآن حتی داریم^۲، این همان است. یعنی تصور یک امری که نسبت به آن امر شک و شبهه‌ای برای فردی نیست.

مقام و منزلت حضرت سید محمد پسر امام هادی، به حدی بود که هرکسی که در مدینه بود می‌گفت جانشین امام هادی حضرت سید محمد است. یعنی به یک همچنین وضعیتی بود. اولاً برادر بزرگتر بودند و وضعیتشان، جلالشان، کراماتی که از ایشان نقل می‌شود، خوارق عاداتی که از ایشان پیدا می‌شود، و شاید هم، قطعاً، شاید نه، خواست خدا بوده بر این که حضرت عسکری یک همچنین بروز و ظهوری نداشته باشند به خاطر مسائل و مطالبی که شاید نسبت به قضایای خلفا به این کیفیت بوده.

وضعیت حضرت سید محمد به این کیفیت بوده که الآن همه افراد می‌گفتند که این بعدش امام است.^۳

حضرت هادی می‌توانستند بگویند نه نیست دیگر، هرکس می‌آید، یا حضرت سکوت

۱- تفسیر شریف المیزان ج ۲ ص ۲۳۴ ذیل آیه ۲۲۴-۲۲۷ سورة البقره، کلام فی معنی القلب فی القرآن

۲- سورة المائدة (۵) آیه ۶۴ و الرعد (۱۲) آیه ۱۱ و الرحمن (۵۵) آیه ۲۹

۳- منتهی الآمال ج ۲ فصل ششم ص ۶۸۷ طبع مؤسسه انتشارات هجرت - قم

می کردند، می خندیدند، تبسم می کردند، جواب نمی دادند. فقط شاید یک عده خاصی می دانستند. چون بالاخره اسماء ائمه را قبلاً همه می دانستند، یعنی شیعیان خالص اینها حداقل اطلاع داشتند^۱.

آن کیفیت خود تصرفات و ارتباط و معاشرت امام علیه السلام با افراد هم بر این شبهه اضافه می کرد، بر این تصور که حضرت سید محمد امام هست.

یک دفعه حضرت سید محمد در این جا فوت می کنند، به رحمت خدا می روند. افراد همه شوکه می شوند!! مگر قرار نبود ما دوازده تا امام داشته باشیم؟ مگر قرار نبود؟ پس چه شد؟ این که ظاهر این بود که! این به نظر می آمد که! این طور جلوه داده شده بود که! این طور تظاهر شده بود به این کیفیت که! این نحوه حالی که برای افراد، اصحاب، حواریون، اشخاص مختلف پیدا شد و این فضائی که بر این جمع حاکم بود - خوب دقت کنید، می خواهم در این جا آن کیفیت بداء را واضح روشن کنم که اصلاً بداء چطور تحقق پیدا می کند - این فضایی که غلبه بر اصحاب و بر اشخاص و شیعیان کرده، شاید شیعیان در اطراف بلاد، تصور آنها هم این بوده که بعد از امام هادی، حضرت سید محمد است، یا بعد از امام صادق - به جای موسی بن جعفر - حضرت اسماعیل است که او هم خیلی جلالت قدر و امثال ذلک داشت. آن فضا خودش جزو تقدیر الهی است، که همین فضای غالب، این بیاید و نگرش افراد، نگرش اصحاب، نگرش اطرافیان را نسبت به این مسئله متحول کند برای آن امر مخفی، که نباید آن الآن رو بشود، نباید آن امر، امر امام عسکری الآن رو بشود. قضیه قضیه حضرت موسی ست، و نباید آن مسئله الآن ظهور بکند. این فضا می آید و شواهد با خودش می آورد، قرائن با خودش می آورد، کرامات با خودش می آورد، حضرت سید محمد از خودش خوارق عادات نشان می دهد و امام هادی هم جلوی او را نمی گیرد، توجه کردید؟ بعد یک دفعه می بینیم که عجب! آن وقت همان سر موقع که رسید که باید دیگر حضرت سید محمد به رحمت خدا برود، می بینید آن جا مریض می شود و قبل از این که حتی بیاید و برسد به پدر - در سامراء - در بین راه وقتی که از مدینه می آید در آن بلد فوت می کند و به رحمت خدا می رود و افراد نمی گذارند که جنازه به سامراء برسد و از حضرت تقاضا می کنند که در همین جا دفن بشوند، حضرت همان جا را قبول می کنند و می گویند در همان جا دفن بشود در بلد که الآن محل رفت و آمد و زیارت افراد است.

۱ - رجوع شود به امام شناسی ج ۳ ص ۱۹ و ج ۱۳ ص ۴۳۴ تا پایان کتاب

پس این مسئله بداء یعنی ظهور خارجی یک قضیه‌ای که نسبت به آن قضیه شاید اصلاً که اجماع و اتفاق هم بر آن مسئله اقامه می‌شود. بعد یک دفعه مشیت باطنه و مخفیّه و منطویّه، آن مشیت می‌آید ظهور پیدا می‌کند و به این کیفیت درمی‌آید.^۱

نسبت به صدقات هم ما همین‌طور داریم. مثلاً فرض کنید که مریض شده، یک دفعه اصلاً قضیه برمی‌گردد، یک شخصی دعا می‌کند، اصلاً این وضعیت او از این رو به آن رو می‌شود. این می‌شود بداء. صدقه‌ای می‌دهد اصلاً حالش متحول می‌شود. یک امری است که همه می‌گویند این اتفاق خواهد افتاد، مثلاً فلان کس را اعدامش خواهند کرد، یک دفعه می‌بینید که حکم تبرئه‌اش صادر شد و این از آن ایرادی که به آن وارد شده بود رهایی پیدا خواهد کرد. همه این‌ها اموری است که در دائره این بداء قرار می‌گیرد. پس بنا بر این، نسبت به بداء ما باید نظرم‌ان این باشد که بداء نه یک امری است که یک امر فقط شرعی و یک تقدیری اول نسبت به یک شخصی نوشته شده، و بعد...

البته بعد روایاتش را اگر خدا بخواهد روایاتش را خدمتتان عرض می‌کنم، خودتان هم امشب بروید ببینید، خوب است که با اطلاع بر آن‌ها فردا بیایید. یک امری که واقع شده باشد، نوشته شده باشد، و همین‌طور محتوم باشد و بعد یک مرتبه تغییر پیدا بکند و اراده خدا برگردد. به این کیفیت نیست. بداء عبارت است از یک امر خارجی، از یک امر که در عالم خارج اتفاق می‌افتد، حالا اسمش بداء نیست، مردم به این بداء نمی‌گویند، امر غیر عادی می‌گویند، می‌گویند عجیب، غیر عادی، خارق عادت، فوق عادت، این‌ها همان تعبیر آخری از همان بداء است. همین مسئله در مسائل شرعی هم هست، در مسائل و جریان شرع، و در جریان فرض کنید که شریعت، امامت، ولایت، و همین‌طور در سیر خلقت این‌ها به همین کیفیت وجود دارد. اگر این مطلب روشن بشود، دیگر آن وقت آن مطالبی که...

در شب قدر داریم که خدایا اسم مرا در اشقیا نوشتی، امشب آن را محو کن، **اَكْتُبْنِي مِنَ السُّعَدَاءِ**^۲، این قضیه چطور می‌شود؟ این در همان راستاست. یعنی من در این وضعیتم، حالم، آن‌چه که از من مشاهده است و ملائکه از من می‌بینند اشقیاست، در زمره اشقیاست، حالم، خصوصیتیم، حالم...

۱- رجوع شود به روح مجرد ص ۳۵ پاورقی و اسرار ملکوت ج ۲ ص ۲۲۹ تا ۲۳۵ و مهر فروزان ص ۱۰۶ و ۱۰۷ و افق وحی ص ۱۱۹ تا ۱۲۵

۲- الإقبال ص ۳۷۹ الباب السابع والعشرون فيما ذكره من زيادات ودعوات في الليلة الثالثة والعشرين منه

خیال نکنید حتماً شقی یکی است که یک نیش از این جایش درآمده باشد و یکی هم از این جا! نه! اینطور نیست! شقی، آن کسی است که ریش دارد تا این جا! دو وجب! این هایی که رفتند امام حسین علیه السلام را به قتل رساندند و همه را، این ها ریش تراش نبودند! سه تیغه نکرده بودند بر صورت هایشان ادکلن هم بمالند و پارافین و از این ادکلن مدکلن و ... نه بابا! این ها یک وجب ریش داشتند! ولی زیر هر موی ریششان یک شیطان خوابیده بود! یک شیطان، در زیر هر موی محاسنشان خفته بود، و بیدار بود! خفته بود یعنی استقرار پیدا کرده بود، اجاره کرده بود، اصلاً رفته بود آن جا مالک شده بود! اجاره که ...

و از همان جا به این ها خط می داد. فرکانس می داد، نمی دانم علامت می داد..... وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُؤْخُونَ إِلَىٰ أُولِيَآئِهِمْ لِيُجَدِّلُوَكُمْ.....^(۱) این است. برو این کار را بکن، برو آن کار را بکن، این را قبول نکن، این حرف را قبول نکن، عقل از آن طرف می گوید چرا قبول نکنم؟ آخر این چه گناهی کرده؟ از آن طرف می گوید: خب تو می خواهی بمانی یا نمی خواهی بمانی؟ مصلحت دنیایی تو چه اقتضایی می کند؟

هان! لیو حون! هی به او می رسانند! مصلحت نظامت، این چه اقتضایی می کند؟ می خواهی نظام دنیایت دیگر، نظام دنیایت!

- خب این چه گناهی کرده؟ چرا به او دروغ می بندی؟
- باشد! الآن این مترتب بر این است، مترتب بر دروغ است، خب اشکال ندارد! وقتی من می دانم خودم بر حقم، عیبی ندارد یک دروغی را به یکی ببندم!
-؟! عجب! بر حق بودن تو بر دروغ بستن بر شخص دیگری متکی است؟ این کجایش حق است؟ این کجایش حق می شود؟ برای این که این مصلحت انجام بشود باید آن عمل خلاف و حرام انجام بشود؟
- دیگر آن جا حرام نیست!

۱- رجوع شود به امام شناسی ج ۱۶ و ۱۷ ص ۱۹۳ و ۳۱۰ و ۳۱۱

۲- سوره الانعام (۶) آیه ۱۲۱

۳- رجوع شود به روح مجرد ص ۴۵۹ و امام شناسی ج ۷ ص ۳۵ تا ۴۰ و معاد شناسی ج ۳ ص ۲۸۲ و ۲۸۳ و ولایت فقیه ج ۴ ص ۲۲۷ و تفسیر شریف المیزان ج ۴ ص ۱۶۶ کیف ظهرت الدعوت الاسلامیة و ج ۶ ص ۳۱۵ کلام فی الادب فی فصول، ادب الانبیاء مع الناس

هان! یوحنا! برایش استدلال می آورند! برایش دلیل شرعی درست می کنند!

هان! مردتی که اگر این قضیه مربوط به خودت هم نبود این طور استدلال می کردی؟ هان همینطور؟ یا نه! استدلالش جور دیگری بود؟ یقیناً را هم پاره می کردی! یقیناً را هم برای این قضیه پاره می کردی؟

درست شد؟ وقتی که در شب قدر می گوئیم خدایا اگر مرا از اشقیا قرار دادی یعنی این. یعنی اگر الان نفس من یک نفس آبی از پذیرش حق است، خدایا همین امشب بیا عوضش کن، نفس مقبل حق به جایش بگذار. تا حالا نفس نفس آبی است، بک یا الله را می گوید، ولی شیطان است! زیر هر مویش یک شیطان است. دروغ می گوید بک یا الله، دروغ می گوید الهی بمحمد، دروغ می گوید الهی بفاطمة. دروغ دارد می گوید.

الهی بفاطمة، بعد هم بروی آن کارها را هم بکنی؟ الهی بعلی بعد هم بروی آن کارها را بکنی؟ هان؟ این است؟!

لذا در آن شب قدر می گوید خدایا اگر من از جمله اشقیاء هستم بداء حاصل کن، عوض کن، این نفسی که تا به حال نفسی بوده که فقط جایی که مصلحتش بوده آنجا حق را گفته، آنجایی که به ضررش بوده دیگر نگفته، این نفس را برگردان، امثال جور دیگر قرار بده. آنجایی که به مصلحت و به ضررش است هر دو به حق بگویند. یعنی جایی که بر منفعت و بر خلافت هست هر دو این را بگویند. پس آن هم می شود در شب قدر هم می شود چه؟ آن هم بداء!

ملائکه نگاه می کنند این که تا به حال این طور بود، بنویس جزو اشقیا. مثل آنی که می گوید الان دارد می میرد دیگر، دارد می میرد دیگر، یک دفعه می بیند آقا زنده شد.

این را هم بنویسیم جزو اشقیا، این وضعیتش این است، نفسش این است، حالتش این است خدایا، بعد خدا می گوید نه، چون خودش واقعاً استنابه کرده، واقعاً ملتجی شده، واقعاً البتّهال کرده بر گردانیدش. حالت را برگردانیدش. آن ملائکه می آیند آن نفس را برمی گردانند، آدم می بیند عجب! باز شد! بساط پیدا کرده. دیگر می بینید راجع به این قضیه تا به حال گیر می داده، اصلاً می گذرد!

تا به حال گیر می دادها! تا به حال نمی گذشتها! مشکل بود برایش، سخت بود! چه شد؟ ملائکه آمدند انگولک کردند!

فاکتبنی من السعداء، بیا حالا در سعداء، شد از سعداء.

لذا می بیند دیگر در این سال - البته حالا دیگر باید همت هم داشته باشد - در این سال می بیند فرق

می‌کند، راحت است، حالش تا سال قبل فرق می‌کند. انگولک ملائکه است! آن‌ها آمده‌اند خلاصه یک پیچ‌هایی را سفت کرده‌اند، یک پیچ‌هایی را شل کرده‌اند، یک پیچ‌هایی را اضافه کرده‌اند، یک پیچ‌هایی را برداشته‌اند. این‌ها آمده‌اند فیزیک و متافیزیک را با هم مچ کرده‌اند، درستش کرده‌اند تا این‌که بتواند این دفعه این راه را برود.

مرحوم پدرمان می‌گفتند که آن زمانی که ما انقلاب را شروع کردیم در سنهٔ چهل و دو، همراه با آقای خمینی بودند، ایشان و آقای خمینی و عده‌ای بودند. بله. مرحوم علامهٔ طباطبائی بودند، مرحوم آیت الله سید محمد هادی میلانی در مشهد بودند، مرحوم مطهری، خیلی‌ها بودند.

و می‌گفتند تصور ما ابتدائاً این بود که اول کسانی که ما را تأیید می‌کنند، و اولین کسانی که ما را مساعدت می‌کنند و استقبال می‌کنند، طائفهٔ اهل علمند. این‌ها دیگر باید اولین باشند. این‌ها همین‌هایی هستند که قال الصادق و قال الباقر خوانده‌اند، این‌ها همین‌هایی هستند که مردم را در مساجد تبلیغ می‌کرده‌اند، امام جماعت بوده‌اند، بسیار خب دیگر باید اولین کسی باشد، اولین گروهی باید باشند که بیایند و قدم جلو بگذارند و همه چیزشان را بگذارند: مال، جان، عمر، و همه...

بعد می‌فرمودند که: وقتی یک مدّت گذشت، متوجه شدیم تنها کسانی که چوب لای چرخ ما می‌گذارند و سنگ جلوی پا می‌اندازند طایفهٔ اهل علمند! هیچ کسی جلوی ما سنگ نینداخت، حتی می‌گفتند ارتشی‌ها، حتی نظامی‌ها، حتی فرض کنید که پاسبان‌ها، حتی بی‌حجاب‌ها! حتی افرادی که آن‌ها خیلی نسبت به مسائل التزام ندارند و چه ندارند و... اما این افراد آمدند، و کمر ما را شکستند! عبارت ایشان: کمر ما را شکستند.

البته چیزهای دیگر هم هست که حالا سر وقتش... بله. خب ببینید! ما داریم می‌رویم نماز می‌خوانیم، مسجد داریم می‌رویم نماز می‌خوانیم، چکار می‌کنیم، منبر می‌رویم، صحبت می‌کنیم، این، این این، هنوز پا نداده قضیه. هنوز پایش نیفتاده، هنوز مسئله گیر پیدا نکرده.

می‌گفتند که یک دفعه می‌بینیم اقتضا می‌کرد این مساجد همه تعطیل کنند، خب بایستی تعطیل کنند، باید چکار کنند، باید مخالفت کنند، با این جریان‌ها، با این مسائل. فلان آقا می‌آمد، مخالفت داشت: نه خیر! که گفته مسجد باید تعطیل بشود؟

آن یکی می‌آمد، آن یکی، آن یکی...

آن وقت همان زمان، زمان دولت، زمان شاه، می‌آمدند از این قضیه سوء استفاده می‌کردند: این‌ها خودشان با هم اتفاق ندارند، پس خیلی مهم نیست، خیلی قضیه مهم نیست.

و می گفتند خون دلی که ما خوردیم برای این راه و برای این مسیر، از این طائفه، از هیچ کس نخوردیم. خون دلی که خوردیم از هیچ کس نخوردیم.^۱

آن وقت شما خیال می کنید اشقیاء و ... یک تابلوهایی می کشیدند، ما کوچک بودیم، نمی دانم حالا هم هست، در محلات می بردند روز عاشورا، آقا شمر را می آوردند یک دانه عاج فیل برایش می گذاشتند! یک دم خرس هم برایش درست می کردند، یک شاخ نمی دانم گوزن و ... این می شد شمر!

خولی یک جور، از آن کوچکی در ذهنمان بود، اشقیا اینها هستند! دم دارند، انیاب واغوال دارند و امثال ذلک.

نه بابا! اینها یک طائفه شان هستند. طائفه های دیگر دارند، چنان مظلوم، همچین تبسم می کنند و بله! با انسان تبسم می کنند و انگار آدم به به خیال می کند چه! عرض می شود که رحمة للعالمین دارد با آدم حرف می زند! انک لعلی خلق عظیم جلوی آدم ایستاده!^۲

در دل این چه خبر است، و در پس هر تبسم و خنده چه مسائلی نهفته است، آن فقط اهلش می فهمند. و با همین ها ما را فریب می دهند.

بعد از یک مدت می فهمی ای ای کلاه رفته روی سر که تا زیر ناف آمده! تا کجا کلاه ... چون کلاه کش می آید آقا! کلاه چیز ... بعضی کلاه ها بعضی ها کش می آید!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

۱- رجوع شود به وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام ص ۶۱ تا ۶۳

۲- امام شناسی ج ۱ ص ۱۶۴ و ۱۶۵